



سینمای دینی ۴ نگاه محسن

عبور است. ماندن برای او گنبدیدن است و کارش رفتن. ساختار وجودی انسان که حکایت از استعدادهایی دارد که محدوده دنیا برای او تنگ است، به گونه‌ای است که با دنیای چهارفصل هماهنگ است. دنیایی که در شکوفه‌های بهاری و در گرمای لذت بخش تابستانی اش طعم نارنجی رنگ خزان و سرمای خشک زمستان را به همراه دارد که نه در بهارش دلخوش به دوام مادی باشد و نه در زمستانش ناامید و مأیوس از حیات جاودان. در این نگاه است که بلا نه تنها بی حکمت نیست که رحمت است. بلا نقطه ضعف‌های آدمی را می‌نمایاند، او را از تکیه‌گاه‌هایش منقطع می‌کند و دل‌شکستگی را که سرمایه وصل به حضرت حق است و دریچه ورود او به رحمت الهی، فراهم می‌کند. این سه رحمت در بلاست که موجب شکر اولیای خداوند است که بر بلاهای عظیم شاکرند. هنرمند ضددینی و یا غیردینی که مخاطب این حرف‌ها نیست، اما آیا هنرمند متعهد به دین بدون این مشهد و منظر و زاویه دید وقتی به بلا در زندگی می‌رسد، هنرش مبلغ تیرگی و نهیلیسم نمی‌شود؟ انسان‌گرایی‌اش سر از اگزیستانسیالیسم و جامعه‌گرایی‌اش سر از سوسیالیسم در نمی‌آورد؟ ناتوانی‌اش در تحلیل دینی انسان و مناسباتش او را به جبرگرایی ساده اندیشانه نمی‌کشاند؟

بزرگی گفته است: آثار بزرگ هنگامی تحقق می‌یابند که هنرمند به دنیایی دیگر (غیب) واقف شده و از دنیای واقع گریخته و طرحی دیگر از زندگی و انسان و از جامعه پرورده است. آیا از آنهایی که در وقوف و گریز خویش، چشم به دیگران داشته‌اند، می‌توان کاری بزرگ توقع داشت؟ آیا از آنها که بینش و مشهد و زاویه دید و معیاری ندارند، ابتکار و خلاقیت انتظار می‌رود؟ هنر بزرگ‌تر از زندگی است. هنر فرزند آرزوهای انسان است. آرزوهایی که زندگی و جامعه را شکل داده‌اند. هنر دریچه‌ای است به سوی دنیای مطلوب و نقیبی است در بن‌بست تکرار. از این رو هنر طراح زندگی است و جلودار و پیشرو آن. هنر پای عرفان است و عرفان خاستگاه هنر. بدون این عرفان آن هم از نوع وحیانی و ولایی‌اش، سینمای عرفانی هم اغلب به مضحکه‌ای در کنار گل‌های آتشین منقل تبدیل می‌شود و انزوا و ژولیدگی نماد آن! ببخشید.

سردبیر

کنیز امام حسین (ع) شاخه‌ای گل چید و منتظر ماند. حضرت در آستانه در ظاهر شد. کنیز پیش آمد و شاخه گل را به ایشان هدیه کرد. به نظر می‌رسید این شیوه‌ای زیبا برای درخواست آزادی بود. امام حسین (ع) هم او را آزاد کرد. به همین سادگی. کسی که همراه حضرت بود، پرسید: آقا جان، ای فرزند رسول خدا (ص) این کنیز فقط یک شاخه گل آن هم از ملک خود شما چید و به شما هدیه کرد؛ اما شما او را آزاد کردید؟ حضرت فرمودند: ما را این گونه ادب کرده‌اند که احسان را با احسان پاسخ دهیم! این احسان امام حسین (ع) است. اوج این احسان که در دسترس هیچ کس نیست، در حماسه عاشورا و در سرزمین کربلا اتفاق می‌افتد. کربلا هر چند ترکیبی شگفت از حماسه و حزن است، از زاویه‌ای دیگر احسان حضرت اباعبدالله الحسین (ع) به هستی، ملائک و بشریت تا قیام قیامت و تداوم جاودانه زندگی انسان در بهشت است.

این عمق معنایی در مفهوم احسان و مراتبی را که محسن (هنرمند) می‌تواند طی کند، ریشه در معرفت و سلوکی دارد که زاویه دید او نسبت به انسان، زندگی و تاریخ، جامعه و هستی را می‌سازد. هنرمند دینی (محسن) بدون این مشهد و منظر و زاویه دید اگر عقیم نباشد، شاخه‌های میوه‌دارش سر از باغ همسایه در می‌آورد. هنرمند مسلمان بدون داشتن تئوری جامع و اندیشه و فلسفه مناسب زیبایی هستی، زیبایی برخوردارها و زیبایی درگیری و مبارزه را نمی‌شناسد. اغلب در سینمای اجتماعی با تحلیل‌های ناقص روبه‌روست، هنوز نمی‌داند چه کسی را باید سرزنش کند و چه کسی را باید محکوم کند؛ مجرم یا محیط و یا خانواده یا سرنوشت را. وقتی تفاوت را در هستی، تبعیض و ظلم را در جامعه و رنج و درد را درون انسان می‌بیند، حاصل هنرش سر از سیاهی و پوچی در می‌آورد. شخصیت قصه‌ای که دینی نیست فقط در مناسبات محدود اجتماعی تعریف می‌شود و حداکثر از فیلمنامه‌اش، اگر قصه دوران باشد، مقطع محدودی از تاریخ را به نمایش می‌گذارد. در حالی که در نگاه دین انسان نه تنها در رابطه با خودش و جامعه‌اش و تاریخش، بلکه در رابطه با هستی مطرح می‌شود و از سوی دیگر نه تنها در محدوده هفتاد، هشتاد سال زندگی بلکه در محدوده بی‌نهایت غیب تعریف می‌شود. بنابراین دنیا برای او مقصد و منزل نیست، بلکه گذرگاهی برای